

<p>■ روزنامه فرهنگی، اجتماعی صبح ایران ■ صاحب‌امتیاز: سازمان صداوسیماي جمهوری اسلامی‌ایران ■ مدیر مسؤؤل: مهدی عرفاتی</p>		<p>حَدیث روز:</p> <p>امام حسن(ع) آن خوبی که شرواقتی در آن نباشد، شکر در مقابل نعمت‌ها و صبر و شکیبایی در برابر سختی‌هاست.</p>
<p>واحه:</p> <p>برخیز تا یک سو نهم این دلق ارق قام را برباد قلاشی دهیم این شرک تقوا نام را</p>		<p>اوقات شرعی:</p> <p>اذان ظهر: ۱۷/۵۱ اذان مغرب: ۱۷/۱۲ اذان صبح (فردا): ۵/۲۲ غروب آفتاب: ۱۶/۵۴ نیمه شب شرعی: ۲۳/۷ طلوع خورشید(فردا): ۶/۵۱</p>
<p>وضعیت آب و هوای امروز</p> <p>تهران ۱۶ / ۸ ارومیه ۱۱ / ۵ اراک ۱۴ / ۱ بجنورد ۱۳ / ۲ ساری ۱۴ / ۷ سنندج ۱۵ / ۳ شیراز ۲۲ / ۷ مشهد ۱۸ / ۷</p>		<p>حکمت ۲۷۸:</p> <p>چیز اندکی که بر آن مداومت کنی، بهتر است از بسیاری که از آن ملول گردی.</p>



عکس: مجید آزاد-جام جم

گفت‌وگو با صادق کریمیار، نویسنده و سینماگر



نوشتن مثل کندن چاه با سوزنه!



علی مظاهری

روزنامه‌نگار

✎ بای پسّم!...

قلم‌روی پریرکت روزنامه‌نگاری بود که شکفتن گاه صادق کریمیار شد. تا اینجا سخن مان‌اظهر من الشمس است! اما آنچه او و قلمش را به فریاد آورد و صدایش بُلند اُبلند در گستره‌رمان/ داستان پیچید، تجربه جبهه بود که فریادش را از زمینه خاکستر به رسایی برداشت و گسترش داد و تا آنجا رسید که رسید(اندکی جست‌وجوی اینترنتی به‌روشنی قدم و قلم این نویسنده و سینماگر را می‌نمایاند) مثلاً نامیرا با آن شمیم حسینی (ع) و استقبال چشمگیر مخاطبان... قله بلندی را که اوست به روشنی می‌نمایاند و... آن هم در زمینه خاکستر! یعنی بی‌کوشش شخصی، راه نمی‌توانی به جایی بُرد زیرا زمینه و فضا هرگز انگیزه و موقعیتی و امکاناتی که نمی‌دهد هیچ! شاید از قلع و قمع کردنت اگر بشود، دریغ نکند... خود ایشان در نویسه‌ای که درباره دوست سفرکرده‌اش ابوالفضل زرویی‌نصرآباد برای این کمپنه فرستگرد، نگاشته: «رفتن زرویی نه تنها در طنز بلکه در ادبیات کشور واقعا خلّایی ایجاد کرد که به این زودی جبران نخواهد شد. هیچ مدیر فرهنگی از نبود شخصیتی چون زرویی احساس خلّایی نمی‌کند که نشان از نارا حتی باشد. به همین دلیل هیچ کدماشان در زمان حیات گهری از کار او نگشود و کار به جایی رسید که ابوالفضل آرزوی مرگ می‌کرد؛ آرزویی که اکنون نیز بسیاری از نویسندگان ما دارند.»

✎ لذت‌بخش‌ترین کاری که

نوشتین؟

دشت‌های سوزان.

✎ سخت‌ترین کاری که

نوشتین؟

نامیرا.

✎ عنوان نامیرا به یادم آورد

«دره» رو اون درد جاودانگی که

میگل دو اونامونو میگه منظوره

همون درد مشترک؟

بله اون رو حسش می‌کنم، هم

توی وجود خود هم توی وقایع

تاریخی به‌خصوص اون دسته از

وقایع تاریخی که روی نسل‌های

بعدی تاثیر آشکارا دارد.

✎ البته این حس به‌گونه‌ای

شهودیه دیگه؟

نه که فقط حس کنم

می‌بینم شون. باهاشونم،

واسه همینه که مثلاً واقعه

عاشورا رو اونجوری که می‌بینم

اکه بخوام گزارش کنم شاید

خیلی‌هانی‌پذیرن یا بی‌پذیرن.

چون واقعه فیزیکی عاشورایی

که شاهدم با اون روایت رسمی

در سده اخیر تفاوت‌های

بنیادی داره.

✎ پس نامیرا کانون بحث‌های

ادامه دار میتونه باشه؟

نه با اون تفاوت بینش درباره

واقعه فیزیکی کر بلا، بهتره

نامیرا در حد همون نامیرا باقی

بمونه.

✎ در فرآیند نویسندگی، هنگام

قدردن در خودتون فرومی‌روید

یا از خودتون فراتر می‌روید؟

من کلا روی زمین نیستم

همش روی هوام دیگه.

✎ در عالم نویسندگی این‌طوره

یا؟

چه توی زندگی عادی چه توی

عالم نویسندگی.

✎ در روند این فراتر رفتن اگه

ناگهان سر از فضا زمان دیگه‌ای

دریابین، کاش کدوم دوره و کجا

باشه؟

من تنها دوره‌ای رو که دوست

ندارم، دوره حاله.

✎ پس ساعت‌تون معمولا به

کدوم دوره زمانی کوک بوده؟

همیشه با توی گذشته زندگی

کردم یا توی آینده.

✎ در جهان واقعی واقعا سرتون

کلاه‌گذاشتن یا رنگ‌تون کردن؟

این که کار همیشه‌گیه. مرتب

سرم کلاه می‌ذارن. این به چیز

عادی‌یه به چیز غیرعادی یگو.

✎ می‌کن سد نویسندگی، گاهی

من هیچ وقت با واقعیت زندگی

نکردم فقط خودم رو باهاش

تطبیق دادم.

✎ پس لذت زندگی درین میان به

چی بوده؟

این که خیلی شخصیّه!

✎ نه استاد! منظورم در فضای

حرفه‌ای نویسندگیه!

بیشترین لذت زندگی در همون

نویسندگی بوده.

✎ جنبه کارگردانی چی؟

کارگردانی بعدا به وجود من

اضافه شد من‌تها همیشه

نویسندگی می‌چربیده و غلبه

می‌کرده.

✎ راستش همینه که جهان

امروز همانا جهان مننه، تمدن

بر پایه من برآمده و بنا شده!

بله! همه چیز روایتیه.

✎ اگه مثلاً مداد جادویی یا حتی

فره‌ایزدی یاری‌تون بکنه و به همه

چی مسلط بشین و بتونین

دگرگون بکنین؟

نمیشه چون روایت کلان

هیچ‌گاه توی کارهای من نبوده

یا تلاش کردم و قصد داشتم که

نباشه.

✎ مثل دریدیا و... که می‌کن

دوره کلان. روایت‌ها گذشته و...؟

نه! یه بخشش ناخودآگاه

بود و پیامد شیوه خودم که

خرده - روایت‌ها رو توی کارهام

می‌آوردم بعد‌ها بود که با

دریدا آشنا شدم و نظریاتش و

البته سینما کارن... و...

✎ در کتاب‌ها تون مثل نامیرا که

مذهبیّه و انتظار میره کلان. روایت

داشته باشه چنین نیست؟

کلان - روایت نداره و هرکس در

جایگاه خودش واقعه رو روایت

می‌کنه.

✎ شاید دلیل اقبال مخاطب به

کتاب همین باشه.

صحیح! من نویسنده

هیچ وقت اون [دانی کل یا]

خدای متن نبودم.

✎ جالبه استاد! این حس چه

زیاد سراغ نویسنده میاد این‌که در

جهان متن، همه کار هستن!

دیگه [دوره اینها] گذشته وقتی

گوشی رو روشن می‌کنی و توی

هرکدوم از فضا‌های مجازی

میری، می‌بینی جهانی هست که

قابل تعریف نیست و نمی‌تونی

باهاش زندگی رو تقسیر کنی

پس دیگه مخاطب نمی‌تونه با

روایت‌های کلان کنار بیاد.

✎ اگه موقع نوشتن یه

شخصیتی به شدت با شما در

تضاد باشه و ناگهان هنگ کنین؟

تقریبا همه شون همین هستن

برعکس اون چیزی که برخی

تصور می‌کنن شخصیت‌های

داستانی با نویسنده متضاد

هستن و نویسنده با همین

تضاد‌هاست که همیشه

درگیره تا جایی که یادش میره

خودش کی هست.

✎ در هجوم این تضاد‌ها و

تضارب‌ها سایبان آرامش شما

کجاست؟

آرامش وقتی‌که نقطه «ثمت»

(تمام شد) رو می‌ذارم پایان

کتاب.

✎ مثلاً وقتی که در پایان کتاب

نامیرا داشتین نقطه آخر رو

می‌ذاشتین؟

وقتی نامیرا رو تموم کردم شب

با آرامشی خوابیدم که مدت‌ها

نخوابیده بودم.

✎ شک ندارم استاد! فردا ش

خالی بودین و حیرون.

بیدار که شدم نوعی افسردگی

شدید اومد و حس کردم که

جهان داره به پایان می‌رسه.

✎ چون که بخشی از شما ی

نویسنده به پایان رسیده بود و

اژتون جدا شده بود؟

آره دیگه. انگار در اون لحظه

دیدم جهان دیگه لطفی

نداره تا براش وقت بذارم.

✎ و انگیزه بعدی و کتاب

بعدی‌تون چه جور آغاز

شد؟

انسان فراموش‌کاره

دیگه. مطالعه هم

هست و البته اینها

روساخت قضیه

است و زیرساختش

همون اتفاقیه که درون

نویسنده می‌افته.

✎ مثل رمان حریم‌که

روشنه یکی ازون اتفاق‌ها بوده

و شما رو پروپومون کرد پس ازون

خالی شدن؟

در حریم همون اتفاق افتاد.

✎ امام رضا(ع)... یا هرکدوم از

اولیای خدا که سعی داشتم

به نوعی در فرآیند نوشتن

بشناسم شون.

✎ چون بیشتر به دنبال

کشف شون بودین؟

آره دقیقش همینه نه این‌که

بخوام درباره شون چیزی با

محوریت شون بنویسم.

✎ دشواره درباره اولیای خدا

نوشتن؟

درباره شون نمی‌تونیم

بنویسیم مگر این‌که به

سطحی از وجود برسیم که

بتونیم جایگاه شون رو به‌جا

بیاریم و بشناسیم.

✎ اگه چنین اتفاقی نیفته؟

پس تنها انگیزه‌ای که می‌مونه

همون کشف اینهاست که من

نویسنده با نوشتن به دنبالش

بودم.

✎ خانه نویسندگی شما به چی با

چی آباده و روشنه؟

هرچند که سوسول بازی

فکر و دآوری بکنه، بنویسه

درباره اش، مطالعه و کار کنه.

✎ در این سن و سال از موثر‌ها

بگین.

طبیعیه روی من چیزهایی که

تاثیر می‌ذاره خیلی متفاوته

با اونچه ۲۰-۳۰ سالگی تاثیر

می‌ذاشت.

✎ و نتیجه چنین

مهمی؟

دیگه از

این به بعد

درست به

همین دلیله

که سخت

می‌شه نوشت؛

اگه بخوام این جوری فکر بکنم

که دیگه نمی‌تونم کاری بکنم،

من نویسنده فقط کار خودم

رو می‌کنم.

✎ خدابایامرز حسین منزوی

زیاد این نکته اخیر رو گوشزد

می‌کرد! حالا درباره اون چیزهایی

که آدم رو وامی‌داره به فکر کردن و

کار؟

باید تاثیرگذار باشن به‌خصوص

روی من نویسنده تاثیر بذارن.

وقتی چیزی روی نویسنده

تاثیر بذاره، می‌تونه درباره اش

فکر و دآوری بکنه، بنویسه

درباره اش، مطالعه و کار کنه.

✎ در این سن و سال از موثر‌ها

بگین.

طبیعیه روی من چیزهایی که

تاثیر می‌ذاره خیلی متفاوته

با اونچه ۲۰-۳۰ سالگی تاثیر

می‌ذاشت.

✎ و نتیجه چنین

مهمی؟

دیگه از

این به بعد

درست به

همین دلیله

که سخت

می‌شه نوشت؛

آره لذت‌بخشه و حتی گاهی

نوشته‌های روز قبل رو پاک

می‌کنم و می‌ذارم کنار و دوباره

شروع می‌کنم و گاهی اصلا

دست نمی‌زنم و همون جوری

ادامه می‌دم.

✎ شده به کتاب روز همون

نخست یکسره بنویسین و

بی‌لکنت تموم کنین؟

بله شده. «غنیمت» رو

یکسره نوشتم و تموم

کردم.</